

محمد کم فروشی را اصلاً بلد نیستیم یعنی وقتی می آیی صدمان را می گذاریم، ما هر چه بوده را گذاشته ایم. من حرفم این است که اگر چیزی اتفاق نیفتاده از سمت ما نبوده، دلیلش نبود چیز دیگری بوده. به عنوان حرف آخر آرزویم این است که بچه‌ها همیشه لحظات شیرین و خوشی را داشته باشند و این لحظات شیرین و خوشی غیر از پدر و مادر و لطف و نگاه مثبتی که همیشه خداوند به همه خانواده‌ها و نه تنها ایرانی، نه تنها مسلمان، خداوند نگاه جهان شمولی به همه آدم‌هایی که خلق کرده دارد و آن‌ها را رها نکرده، هیچ وقت ما را رها نمی کند. همیشه هوای ما را دارد، مراقبان است و از در که بیرون می رویم غیر ممکن است حواسش به ما نباشد که اتفاقی برایمان نیفتد حالا ما خودمان اگر سکندری می خوریم و با کله می رویم توی جوی آب این دست خود من است که دقت نمی کنم. این دیگر بر نمی گردد به اینی که می گویند خدا خواست، نه خدا آن را نمی خواهد، تو وقتی داری در خیابان راه می روی شلنگ تخته می اندازی.

خدا لطف زیادی به همه آدم‌ها به ویژه به ما، به من و حمید گلی و کسانی که در حوزه کودک فعالیت می کنند، دارد. چند روز پیش در بین صحبت‌هایمان به مجید فناد گفتم من، شما و دوستانی که کار کودک انجام می دهید با آدم‌های دیگر متفاوتیم از این جهت که به ما می رسد اما پاره نمی شود به واسطه این که نگاه و دعای خیر خیلی از خانواده‌ها پشت سر ماست. حال خوب خیلی‌ها پشت سر ماست. ما دشمنم داریم کم هم نیستند، شاید از دوست‌هایمان هم بیشتر باشند ولی انرژی مثبت آدم‌هایی که ما را دوست دارند، برایمان می فرستند به مراتب بیشتر از آدم‌های منفی است و آن‌ها اثری نمی کنند. خدا را شکر می کنم بابت آدم‌های خوب، خانواده‌های خوب، بچه‌های خوبی که حضور دارند و آرزویم این است که همیشه اتفاقاتی بیفتد که حالشان خوب باشد و باز هم این جا تشکر می کنم از شما و به ویژه از دوستان خوبمان در پلتفرم دیجی تون که این دل گرمی را به ما دادند که هنوز یک جاهایی هست که دغدغه‌شان بچه‌ها هستند. چون شعار در این زمینه زیاد هست، ما زیاد دیده‌ایم که شعار می دهند باید برای بچه‌ها فلان کارها را کرد بعد می بینیم که طرف رفت و اصلاً دیگر پشت سرش را نگاه نمی کند و لسی واقعا بچه‌های دیجی تون پای کار بودند حالا چه این بیست و شش قسمت باشد و تمام شود چه ادامه پیدا کند و به قول حمید گلی دوهزار و شصت و شصت قسمت ساخته شود؛ خودشان را در عرصه کودک ثابت کردند، در این وانفسابی که واقعا کسی نمی آید در این مقوله سرمایه گذاری کند، این دوستان این کار را کردند.

از آن‌ها تشکر می کنم و امیدوارم که این اتفاق ادامه دار باشد چه برای ما چه برای آدم‌های دیگر، کسانی که قرار است برای بچه‌ها کار کنند و همیشه بچه‌ها لذت ببرند و اتفاق‌های خوب برای همه بیفتند.



**نزدیک ترین
اتفاقش نمایش
«دوره گردها»ست
که یک خرده به
خاستگاهمان نزدیک
شدیم ولی هنوز این
آن نیست، چون ما
هنوز آن آدم نشدیم،
اما هر کدامان به
اندازه خودش در
تلاشیم که این
جریان را حرفه‌ای تر
و قابل عرضه تر کنیم**

ندادی. بالغ بر یک ماه و نیم است که با چند متخصص در تماسم که آن‌ها هم تایید کرده‌اند که گرید ۳ و بیپوشی این طوری می شود. بعد از عمل جراحی، فیزیولوژی بدن این طوری می شود، در بهترین حالت این تغییرات را در یک پروسه شش ماهه لازم داری. یعنی شما می بینید یک باره با یک چیزی کل آن چیز به یاس تبدیل می شود ولی من باز باید نقطه امیدواری را از آن جا بردارم و در یک پلان دیگر بگذارم.

«فی تی لند» هم واقعا قرار نبود. من همین الان هم مایوس نیستیم و لسی واقعا نمی دانم بیست و شش قسمت دومی وجود دارد. در صورتی که من دلم می خواهد دوهزار و ششصد قسمت باشد.

مایوس نیستیم ولی وقتی پلان‌هایتان به هم می ریزد و دوباره می خواهید شروع کنید زمان و انرژی می برد، آدم‌ها و فرصت‌هایتان را از دست می دهید. و آن قدر این دوباره‌ها تکرار می شود، هزینه‌اش می شود عمرتان. متأسفانه فرصت‌سوزی نمی خواهم بگویم عامدانه ولی دیگر خیلی در چشم دارد اتفاق می افتد.

علی فروتن: من بالای سی سال است که دارم با حمید گلی کار می کنم، یکی از خالی‌های بزرگی که بست همین الان بود که گفت من یک روزهایی نتوانستم باشم و خیلی مایه نگذاشتم. یک جاهایی من جلوی شما را می گرفتم که برای چی این حرکت را می زنی، این حرکت را از من، تو مگر مشکل نداری تو قرار است عمل جراحی شوی ولی کار خودش را می کرد. یک بخش این رفتار به خاطر رفاقت است، یک بخشش تعهد کاری است، یک بخشش عشقی است که حمید گلی به بچه‌ها دارد و تعهدی است که به کارش دارد. کم نمی گذارد. این را بارها به ما گفته‌اند، آدم‌های غریبه بارها به ما گفته‌اند که شما جزو افرادی هستید که کم فروشی نمی کنید. این برای من لطف خداست. این که من حمید و

حمید گلی: الان داشتیم فکر می کردم، دفعه قبل که هم‌دیگر را دیدیم راجع به کلمه یاس صحبت شده، بخواهم بازش کنم، همین قدر بگویم چون رابطه مستقیم با عمرمان دارد، طبیعی است که من مایوس شوم در یک بازه از زمانی، از چیزی که می خواستم و نشده. این اصلاً چیزی نیست که من را به افسردگی و انزوا ببرد، من مدام دارم تغییر مسیر می دهم. شاید باورتان نشود. خود من که روی تخت جراحی خوابیده بودم و داشتیم سقف را نگاه می کردم، برگشتیم گفتم به فاصله چند روز؟ یک زمانی هست با خودت می گویی من الان می خواهم بروم یک کار عجیبی انجام دهم، این رفت و برگشتش پنجاه پنجاه می شود. ما داشتیم پروسه «فی تی لند» را طراحی می کردیم من دفتر بولت ژورنال را داشتیم در اسفندماه که می خواستیم وارد سال جدید می شدیم، که چه کار باید انجام دهیم؟ چه چیزهایی از سال قبل مانده؟ داشتیم این‌ها را می نوشتیم و کلی فکر داشتیم.

این را من ثبت و ضبط کردم، خیلی هم آن روز خوشحال بودم که بالاخره این‌ها سامان گرفته که یک دفعه بعد از چند روز احساس درد کردم، رفتم دکتر و گفت که خوب باید جراحی شوی، گفتم ما تازه تولید کارمان شروع شده، گفت اگر کچ‌دار و مریز رفتار کنی اتفاقی نمی افتد. هر چه فکر کردم که خدا یا حالا چه کار کنیم؟ دکور، لباس، گریم، متن، من در بطن کارم الان نمی توانم برم در حاشیه کار. پلان‌های دو و سه خودم را چیدم، گفتم اگر به آن مرحله رسیدیم به علی فروتن بگویم که مثلاً این اتفاق افتاده و حالا تو ببیا این کار را انجام بده. روزها درد داشتیم تا این که یک جایی دیگر اصلاً نتوانستیم همراهی لازم را کنیم.

علی فروتن: این را خالی می بندد! این جایش را خالی می بندد!

حمید گلی: ظرف چند روز آن قدر ضعیف شدم، با خودم گفتم از آن همه فکر و انرژی به این رسیدیم که بروم بیمارستان، یعنی فکر دیگری ندارم و مدام در حال سوال پرسیدن از دکترم. که او هم می گفت، ریکآوری طول می کشد، حدود بیست روز، یک ماه نباید این کار را انجام دهی. از آن چه که فکر می کردم مایوس شدم، ولی زمانی که در اتاق عمل با دکتر بیپوشی صحبت می کردم، گفتم من اگر برگشتم باید بروم از این جا شروع کنم. یعنی در پلان قبلی واقعا مایوس نشدم چون نمی شد. الان شما می گوید تغییر کردی، دیشب اولین شبی است که رسماً فعالیت بدنی من شروع شده مثلاً یک چیزی حول و حوش هفتصد متر توانستم شنا کنم، آن هم با سلام و صلوات که یک وقت دوباره اتفاقی نیفتد و بگویند چرا به حرف دکتر گوش

